

## سخنی در باره‌ی درس تاریخ



صمد بهرنگی

تاریخ و ادبیات کودکان

## سخنی در باره ی درس تاریخ

### درد دل با دانش آموز

بر سر آنیم که گر ز دست برآید، تو و ما سر درد دل باز کنیم، بگوییم و بشنویم، باشد که از این رهگذر اگر هم مشکلی ازمان حل نشود، دستکم خودمان را بشناسیم و مدرسه همامان را و فرهنگ مان را و مشکلات مان را و شاید هم این را که چه باید کرد.

می بینیم که هر روز قداره ی تازه ای به روی دانش آموزان کشیده می شود که این ها سواد ندارند، لیاقت ورود به دانشگاه ندارند، حوصله درس خواندن ندارند، فقط در طلب کارنامه ی قبولی هستند که پشت میزی را در اداره ای اشغال کنند، بیکاره هایی بیش نیستند و هیچ هنری و کاری بلد نیستند و از این حرف ها. آن وقت مثلاً برای چاره سازی می آیند امتحانات را سخت می گیرند (بعد روشن خواهیم کرد که در حقیقت گوشت نیاورده کوفته می خوانند)، روش نمره دادن و معدل گیری را تغییر می دهند، بر شماره ی مردودان هر ساله می افزایند، سر راه دانشگاه هفت خوان رستم می گسترند و هزار هزار جوانان را پشت در دانشگاه سرگردان می کنند و به گز کردن خیابان ها و او می دارند و این همه نیروی انسانی هرزاب می شود.

تقصیر از کیست؟ آیا راستی راستی دانش آموزان استعداد ندارند و نمی خواهند چیزی یاد بگیرند؟ آیا برنامه ی درس طوری هست که جوانان را به طرف خود جذب

کند و خواه ناخواه آن ها را به کشش و کوشش وا دارد؟ یا برعکس است و دانش آموزان را از هر چه درس و مدرسه است بیزار می کند و فقط مشتی محفوظات پوچ و کهنه عرضه می دارد؟ آیا معلم خوب و درست حسابی داریم؟ و اگر داریم آیا سازمان دبیرستان ها و اداره ها طوری هست و ایشان را به چیزی بگیرند و میدان فعالیت برای شان باز باشد؟ یا برعکس است و بند و بست ها و رفیق بازی ها و تبعیض های روح آزار و گندم نمایی ها چند تا معلم درست و حسابی را هم مأیوس و مفلوک از میدان در می برد و کوچک ترین امکان کار و کوشش برای شان نمی گذارد؟

نقص کار در کجاست؟

تقصیر از کیست؟

بر سر آنیم که گرز دست بر آید. این همه را حلای کنیم تو و ما. تو که دانش آموزی و فقط یک روی سکه را می بینی و نویسنده ی ما که معلم است و تقریباً هر دو روی آن را می بیند.

اگر بتوانیم پرسش های بالا را پاسخ گوئیم و رگ و ریشه ی مشکلات را عیان کنیم کار بزرگی کرده ایم و آن وقت پس از تشخیص بیماری، می توان داروی مناسب آن را زود نام برد، اگر چه دارویی کمیاب باشد و به دست آوردنش صدبار مشکل تر از شیر مرغ و جان آدمیزاد.

از این رو سخن ما لاجرم درباره ی شاگرد و معلم خواهد بود و آن چه مربوط به این دو می شود از هر باب.

بند و موعظه ای در کار نخواهد بود. «برنامه ی شادی و امید» راه نخواهیم انداخت. معلم اخلاق هم نخواهیم بود. مثل یک ناظر عاقل و متفکر همه چیز را تماشا خواهیم کرد و خواهیم شناخت.

پس تو ای دانش آموز عزیز! حالی قلم بر گیر و آن چه بی آزارت معلوم ما کن. از درس و معلم و مدرسه و ناظم و تفریح مدرسه و بیرون و سرگرمی هایی که داری یا می خواهی داشته باشی و نمره و امتحان و هر چه در دل داری.

نترس، این جا دیگر کلاس و مدرسه نیست که آقای ناظم ترکه ای در دست در کمین تو باشد که حتا لب به خنده ای نگشایی که مبادا نمره ی «اخلاق» تو را صفر بدهد.

دانش آموز، با توایم.

همین حالا قلم بر گیر و احوال باز نما تا دست به کاری زده باشی که بیکار نمی توان نشستن، منتظر نامه هایت هستیم. والسلام.

\*\*\*\*\*

آقای م. ن. دانش آموز دبیرستان ضمن نامه ی پر مهری نوشته است: من نمی دانم فایده ی درس تاریخ چیست. حفظ کردن وقایع زندگی فلان پادشاه و بهمان سردار و آن همه تاریخ تولد و مرگ چه گرهی از کار ما خواهد گشود؟

پیش از پاسخ دادن به آقای م. ن. دو چیز باید روشن شود: اول این که خیلی چیزها هستند که وقتی پای شان به دیارها می رسد، دگرگون می شوند و اصالت و وظیفه ی خود را از دست می نهند. چنان که سینما و تئاتر در دیار ما تنها جنبه ی تفنن و سرگرمی و وقت گذرانی دارد. حالا چرا این طور می شود، خود بخت جداگانه ای است، مواد درسی دبیرستان ها هم از این دگرگونی محفوظ نمانده اند. در دبیرستان های ما تنها ادای "کاردستی" را در می آورند. محض این که گفته نشود دبیرستان ها فقط ذهن را از محفوظات بر می کنند و عملاً هم، کاری جز این ندارند. بدین سان از تاریخ و دیگر مواد درسی فقط صورت ظاهر و تصویر مسخره ای باقی مانده. باید دانست که درس تاریخ نه آن است که آقای م. ن. تصورش را دارد. در جای خود بحث اش به میان خواهد آمد.

دوم این که هر کاری و اقدامی یک هدف دارد و یک وسیله یا ابزار. هدف چیزی است که ما در طلب آنیم و می خواهیم به آن برسیم. وسیله یا ابزار چیزی است که ما را کمک می کند تا به هدف برسیم و بی آن کاری از پیش نمی رود.

انسان های اولیه می خواستند شکم خود را سیر کنند (هدف) و با سنگ های تراشیده و چماق (وسیله و ابزار) به شکار می پرداختند. صاحب یک کارخانه می خواهد هر چه بیشتر سود ببرد (هدف) پس ماشین های با تولید بیش تر نصب می کند. بر ساعات کار کارگرها می افزاید، مزد کارگرها را پایین می آورد و به جستجوی بازار فروش می پردازد (وسیله و ابزار)، مثال های متعددی می شود آورد.

یک مثال هم از خودمان بیاوریم: هدف تحصیلات چهار ساله ی ابتدایی دبستان از طرف وزارت آموزش و پرورش چنین بیان شده: هدف تعلیم و تربیت در این دوره عبارت است از پرورش کامل و متعادل قوای بدنی، ذهنی، عاطفی و اجتماعی به طوری که طفل از هر طبقه ای که باشد فرد مفید و سعادتمند برای خود و جامعه بار آید. (مقدمه ی «برنامه ی تحصیلات چهار سال اول ابتدایی») ابزار کار در این جا عبارت است از مواد مختلف درسی و معلم و هر آن چه به کار این دو مربوط می شود.

این را داشته باشید، باز به همین جا بر می گردیم. هدف و وسیله باید مناسبت کامل داشته باشند. مثلاً اگر می خواهیم پشت بام برویم (هدف) نمی توان قندان را وسیله قرار داد، ابزار مناسب این هدف نردبان است. در زمستان برای گرم شدن (هدف) بخاری و کرسی (ابزار مناسب) لازم است. تاریخ هرگز نشان نداده است که کسی با پند و موعظه و دعا و نذر و نیاز گرم بشود.

امروز عصر فضاست. می خواهند به ستارگان راه پیدا کنند، هدف سخت دست نیافتنی می نماید. اما اگر بتوان ابزار مناسب آن را ساخت می شود گفت که تقریباً

هدف در دسترس قرار می گیرد. یعنی پیدا کردن ابزار مناسب تقریباً همان رسیدن به هدف است.

باز گردیم به مدرسه و درس و مشق.

اکنون این سؤال پیش روی ماست که آیا مدرسه ها برای رسیدن به هدف خود وسیله ی لازم و مناسب را دارند؟ آیا راستی راستی مدرسه ها حس می کنند که باید هدف و ابزار مشخص و مناسب هر طبقه و قابل اطمینان داشته باشند؟ روشن تر و محدودتر صحبت کنیم. آیا مدیران دبستان ها و دبیرستان ها خود ایمان دارند که به هدف معینی برسند؟ اصولاً هرگز دیده شده است که چنین فکری به مغز آن ها برسد؟

باز این ها را داشته باشیم تا برگردیم.

ابزار و وسیله به خودی خود مفید یا زیان آور نیست. ابزار به خودی خود چیزی نامربوط و مستقل از سود و زیان است. اما هنگامی که، مالک و صاحب و به کار اندازنده پیدا می کند و به کار می افتد، سودمند یا زیان آور می شود و با محیط دوروبر خود بستگی پیدا می کند. پس برای ما نخست مهم تر این است که در احوال صاحب ابزار مطالعه کنیم و ببینیم چه کسی ابزار را به کار می اندازد و به چه نیتی. آیا برای نفع شخصی و سودجویی (هدف) فلان چیز را وسیله و ابزار می کند یا راستی راستی هدف عالی را دنبال می کند؟

مثال می زنم:

یک کارد (ابزار): وقتی در گنجه است و کسی به آن دست نزده چیز بی سود و زبانی است اما وقتی بچه خردسالی آن را به دست می گیرد که بازی کند، ابزار زیان آور می شود و با جان و سلامت کودک بستگی پیدا می کند. حالا اگر همین کارد را مادر بچه به دست بگیرد که مثلاً سیب زمینی پوست بگیرد و غذا بپزد ابزار مفیدی می شود و با زندگی افراد خانه بستگی پیدا می کند.

مثال دیگر:

شکافتن اتم به خودی خود سود و زیانی عاید بشر نمی‌کند. اما هنگامی که دولت آمریکا در جنگ بین المللی دوم بمب اتمی را وسیله قرار داد و مردم هیروشیما را کشتار کرد اتم بلایی خاتمان سوز به حساب آمد. حالا اگر از همین نیروی اتم مثلاً در تولید برق و معالجه امراض استفاده شود نعمتی بی نظیر نامیده خواهد شد.

مثال دیگر:

جنگ و جهاد و آدمکشی به خودی خود و تا وقتی که کسی یا گروهی یا مسلکتی آن را ابزار نیل به خواست های خود نکرده است چیز بی ربط و بی تفاوتی است. سرمایه داران بزرگ آلمانی و آتش افروزان جنگ های هیتلری آن را وسیله رسیدن به هدف های ضدانسانی و استثماری خود قرار دادند و جنگ تنفر همه را برانگیخت، اما بایک خرم دین و ستارخان (در ایران)، آبراهام لینکلن (در آمریکای قدیم) و پیغمبر اسلام (در عربستان) و دیگران و دیگران در دورها و نزدیک ها جنگ و جهاد را برای حفظ خوشبختی انسان ها وسیله کردند و تمایل همه را به جنگ برانگیختند و جنگ ضامن خوشبختی و آزادی میلیون ها انسان شد.

مثال های فراوان دیگری از همین شهر تبریز می توان آورد. از این کفش های ماشینی و کتاب های تهوع آور و رنگین نامه های هفتگی عوام فریب بگیر تا سیمناهای بی حساب و کتاب و فیلم های مزخرفی که نمایش می دهند. هر کدام این ها ابزاری است در دست شخصی یا اشخاصی و حتماً برای هدفی.

نتیجه می گیریم که مطالعه در احوال و نیت و هدف صاحب ابزار مهم تر از خود ابزار است. نباید زود فریفته ی ظاهر عام المنفعه ابزار شد، باید دید چنین ابزاری به دست چه کسی و چرا به کار می افتد چون روشن کردیم که یک ابزار ممکن است بنا به قصد و نیت دارنده خود مفید یا مضر شود. حرف دیگر این که وسیله و ابزار نمی تواند ثابت و بی تغییر بماند. هرگاه شرایط محیط کار ابزار و بستگی های آن تغییر کند، ابزار هم باید تغییر کند وگرنه درهم می شکند و دارنده اش از پا در می آید. مثال بزنیم: مردی برای گذران زندگی (هدف) بر سر کوچه ای دکان بقالی (وسیله)

باز می کند. دو سالی درآمد خوبی دارد. بعد یکی دیگر می آید و در طرف دیگر کوچه دکان بقالی باز می کند. سال بعد سومی می آید و این کار را می کند. آیا فکر می کنید که بقال اولی باز هم درآمد سابق را خواهد داشت؟ مسلم است که جواب منفی است. بقالی اولی مجبور است که با شرایط سر کوچه را تغییر دهد (مثلاً کاری کند که دو نفر بعدی دکان شان تخته شود و کوچه به حال خود بر گردد) یا کاری دیگر (وسیله ای دیگر) برای گذران زندگی پیش گیرد.

درس و مدرسه و هدف و ابزار آن ها هم از این قاعده بر کنار نیست. اکنون باید پرسید که آیا مسنولان فرهنگ ما از این قاعده با خبر هستند و هرگز شده است که نتیجه ی کارشان را بررسی کنند و به فکر عوض کردن ابزار کار بیفتند و آن ها را با زمان و مکان سازگاری دهند؟

با این مقدمات به آسانی می توان به پرسش آقای م. ن. در مورد فایده یا زیان درس تاریخ جواب داد. به نظر من تاریخ یکی از ابزارهای کار آموزش و پرورش است و باید دید به دست چه کسی به کار می افتد و چه وقت ابزار مفیدی می تواند باشد. گفتیم که دانستن نیت صاحب ابزار مهم تر از شناختن خود ابزار است. یک ابزار ممکن است در دست دو فرد (حتا در یک مکان و در یک زمان منتها با هدف ها و نیت های مختلف) مضر یا مفید و انسانی یا غیرانسانی واقع شود. بعد به این جا رسیدیم که درس تاریخ یکی از ابزارهای آموزش و پرورش است. حالا باید ببینیم که این ابزار در دست کیست و ابزار چه هدفی است. این را هم بیفزایم که همیشه هدف اظهار شده از طرف دارنده ی ابزار صادق نیست و ممکن است خود «هدف اظهار شده ی مشروع» ابزار رسیدن به هدف پست و غیرمشروع دیگری باشد. مثلاً یک رباخوار ممکن است صدمبار قسم بخورد که قصدش خدمت به مردم مفروض و نجات دادن آن ها از ورشکستگی است. اما طرز کار و بی اصالتی عمل او همواره گویاست که فلان ربا خوار قصدی جز مال اندوزی و پول پرستی ندارد. تنها برای این که آدم پست و پول پرستی نخواندش، اظهار می کند که هدفی انسانی و مشروع دارد.



ظاهراً هدف درس تاریخ علون اجتماعی مثلاً در دوره ی اول دبیرستان این است که «دانش آموز علاقه مند به امور اجتماعی بار آید و مفهوم آزادی و قیود آن را بداند و با قبول مسنولیت در محیط دبیرستان و شرکت در فعالیت های دسته جمعی، فرد مفیدی برای جامعه باشد. دانش آموز باد توجه به این مطلب نماید که با هزاران پیوند با سایر افراد جامعه پیوند دارد. (نقل از «برنامه ی تحصیلات دوره اول متوسطه»)

نخست به محیط دبیرستان توجه می کنیم که تحقیق کنیم تا معلوم شود که آیا ترکیب و سازمان دبیرستان و طرز کار و سطح دانش مسنولان آن اصولاً چنین هدفی را تعقیب می کند یا در پی هدف دیگری است و یا خود هدفی در کار نیست و هر که به فکر خویش است؟ بعد نتیجه ای را که از این تحقیق به دست می آید، در بیرون از دبیرستان و جامعه تعمیم دهیم و آن وقت صداقت یا ظاهرسازی «هدف اظهار شده ی» برنامه های تحصیلی روشن می شود. در «هدف اظهار شده ی» بالا چند مفهوم پر ارج و عمیق گنجانده شده: دانستن مفهوم آزادی و قیود آن، قبول مسنولیت، شرکت در فعالیت های دسته جمعی، پیوستگی با افراد جامعه و ... با یک نظر به ترکیب و حاصل کار دبیرستان ها معلوم می شود که تعدادی شرایط «بیرونی و درونی»، دبیرستان ها را روز به روز از آن «هدف اظهار شده» دور می کند. چنان که حاصل نهایی دبیرستان ها تعداد زیادی دیپلمه است که نه فرهنگ قابل ملاحظه ای دارند (دیپلمه های عزیز از این صراحت کلام صادقانه ی ما نباید به رنجند) و نه چیزی از آن «هدف اظهار شده» سر در می آورند و نه کاری غیر از پشت میز نشستن یاد گرفته اند (چند تا استثنای انگشت شمار را کنار می گذارم). بعد تعدادی از این دیپلمه ها از زور بی کاری و ناچاری می آیند به ترتیب آموزگار و دبیر و رئیس دبیرستان و رئیس فرهنگ می شوند و آن وقت معلوم است که رطب خورده منع رطب چون کند. و این سان یک مدار بسته تولید می شود. بدین معنی که آن کس که امروز زیر دست مسنولان مسنولیت شناس و بی هدف دیپلم بار می آید، فردا خود جای مسنولان سابق را می گیرد، البته مسنولیت شناس تر و بی هدف تر از مربی خود- تا

او هم دیپلمه های مسئولیت نشناس تر و بی هدف تر و بی فرهنگ تر از خود بار آورد و رها کند.

رفتار خشن و غلط آقای ناظم دبیرستان از خود راضی و بی خبر از آموزش و پرورش، ریخت و پاش ها و بند و بست ها و دسته بندی هایی که همه روزه جلو چشم دانش آموز در محیط دبیرستان صورت می گیرد، وضع اسف انگیز امتحانات و هیاهوی بسیار بر سر هیچ و پوچ در هر درس و امتحان و جلسه، بی اعتنایی دبیرستان به وضع داخلی و تربیت قبلی دانش آموزان، نبودن تفریحات و سرگرمی های لازم و مفید در خارج از مدرسه، بیکارگی ها و ولنگاری ها و کوتاه فکری ها و ابتدال و پستی هایی که از در و دیوار شهر می بارد و... همه عامل هایی هستند که دیپلمه های آن چنانی بار آورند.

با یک نظر به محتوی کتاب های درسی نیز می توان دریافت که «هدف اظهار شده» محض خالی نبودن عریضه است. مثلاً بگیریید کتاب های قرانت فارسی را که محتوای شان فقط برای انباشتن ذهن است و دور نگه داشتن اذهان از آن چه در دور و بر می گذرد، و فاصله انداختن میان دانش آموز و شاعران و نویسندگان زمان خود. یا بگیریید کتاب های جغرافیا را که هیچ جای پایی از آن همه تغییرات که در تقسیمات سیاسی کره ی زمین در این چند سال آخر روی داده، در آن ها نمی یابید. دانش آموزان و حتا دانشجویان از نقشه هایی استفاده می کنند که سال ها پیش رسم شده و از آن تاریخ به بعد ده ها کشور تازه استقلال یافته اند.

دوستی می گفت که همین دو سه ماه پیش در دانشکده ی حقوق تهران در منابع درسی و کلاسی ما عراق هنوز مستعمره ی انگلستان معرفی می شد. این سرنوشت «هدف اظهار شده» در داخل دبیرستان است. تو خود حدیث مفصل بخوان...

در صحبت از ماهیت و شایستگی معلمان تاریخ دوباره به این جا بر می گردیم. حال جای آن است که ببینیم «تاریخ» خود چیست و از چه صحبت می کند.

می دانیم که هر چه در عالم است متحرک و متغیر است و چیز ثابتی نمی توان نام برد. کره ی زمین می چرخد و همراه آن هر چه روی زمین است. به علاوه ذرات تشکیل دهنده ی اجسام با سرعت فوق العاده پیوسته در حرکتند. بنابراین هیچ چیز از نظر زمانی و مکانی همان نیست که یک لحظه پیش بود و یک لحظه بعد هم چیز دیگری خواهد بود. بدین ترتیب در عالم هر چیز گذشته و حال و آینده دارد. «آینده» بی وقفه «حال» می شود و «حال» جزو گذشته.

از طرف دیگر هر چه در عالم هست با چیزهای دیگر رابطه های بسیار نزدیکی دارد. از آن ها اثر می پذیرد و در آن ها تأثیر می کند.

مثال: یک الاغ و یک گياه از اتم های بی شمار ساخته شده اند و رابطه و شباهت بسیار نزدیکی دارند و در زندگی یکدیگر مؤثرند. گياه مواد غذایی الاغ را تأمین می کند و الاغ مواد غذایی گياه را.

شاید بتوان گفت که: ما مجموعه ی تغییرها و تأثیر و تأثر و بستگی ها و روابط یک چیز با اشیاء و محیط دوروبر خود در زمان ها و مکان های مختلف را سر گذشت و تاریخ آن چیز می گوئیم. بلافاصله باید افزود که مطالعه در احوال یک چیز یا پدیده یا شخص، اگر همه جانبه نباشد نادرست و گمراه کننده خواهد بود. اصولاً در احوال یک چیز دو گونه می شود مطالعه کرد:

۱ - به طور مجرد و ساکن و بی آن که روابط آن را با محیط در نظر بگیریم.

۲ - در حال حرکت و تغییر پذیری و با در نظر گرفتن روابط آن با محیط.

نگفته پیداست که فقط طرز دوم مطالعه ای علمی و دقیق است و به نتایج درستی خواهد رسید.

دو مثال:

۱ - باران می بارد و خانه ای بر سر ساکنانش فرو می ریزد. می خواهیم ببینیم چرا

چنین می شود.

تحقیق به طریقه ی اول: بارندگی زیاد و غفلت ساکنان خانه از تعمیر آن باعث ویرانی و مرگ آن ها شد.

تحقیق به طریقه ی دوم: مرد خانه را تعمیر نکرده بود. چرا؟ پول نداشت. چرا؟ بیکار بود. چرا؟ تا چند سال پیش درشکه رانی می کرد، بعد تاکسی و اتوبوس باب روز شد و نان این بابا هم آجر شد و خودش خانه نشین. چرا کار دیگری پیش نگرفت؟ مگر فرزندی نداشت؟ چرا در جاهای دیگر بارندگی زیاد خانه ها را بر سر مردم خراب نمی کند؟ چرا دیگران کمکش نکردند که تعمیر کند؟ چرا به موقع تغییر مکان نداد؟ چرا... چرا... و ده ها چرای دیگر.

۲- در تاریخ می خوانیم که انوشیروان، مزدک و پیروانش را کشت. می خواهیم مطالعه کنیم که چرا چنین کرد.

مطالعه به طریقه ی اول: چون مزدک به دروغ خود را پیغمبر می نامید و می خواست مردم را گمراه کند، انوشیروان عادل همه شان را کشت.

مطالعه به طریقه ی دوم: اول اوضاع اجتماعی زمان انوشیروان و ساسانیان و وضع مردم و میانه شان با حکومت وقت را بررسی می کنیم، بعد به کردار و گفتار و افکار و انگیزه ی مزدک و رابطه ی او با ملت می پردازیم و آن وقت نتیجه می گیریم و قضاوت می کنیم. نتیجه ای که از چنین مطالعه ای به دست خواهد آمد. برخلاف نتیجه اول خواهد شد. زیرا که مزدک را مردی نشان خواهد داد که انقلابی میهن پرستی بود و به ندای میلیون ها مردم فقیر و زجر دیده ی عهد انوشیروان پاسخ می داد. دریغ که در دام تزویر انوشیروان گرفتار آمد و کشته شد و نامش را به دروغ پردازی و بی دینی و خیانت بر سر زبان ها انداختند.

با چنین مطالعه ای در گذشته و حال یک چیز، یک پدیده و یک شخص حتما می توان آینده اش را هم پیش بینی کرد. مثلاً تخم مرغی را توی آب جوش می گذاریم. با در نظر گرفتن درجه حرارت آب و چراغ و شرایط تخم مرغ، می توان گفت که پس از

مثلاً ده دقیقه سفت خواهد شد، یا فلان قدر آب با درجه ی حرارت فلان حتماً بعد از فلان ساعت خواهد جوشید.

اکنون با این مقدمات می توان گفت که مطالعه ی درست تاریخ یک قوم چگونه باید باشد. مثلاً برای نوشتن تاریخ ایران در عهد انوشیروان باید دید کار و بار مردم آن زمان چگونه بود، مالیات چه اندازه می پرداختند، چه فکر می کردند، طبقات مردم از چه قرار بود، دین و بزرگان دین چه اثری در زندگی مردم داشتند و چیزهای دیگر. متأسفانه مورخان ایران کتاب های خود را همیشه فرمایشی و مصلحتی نوشته اند و حقایق را وارونه نشان داده اند و به طریقه ی اول مطالعه کرده اند مثلاً شرح وقایع زندگی محمود غزنوی را با آب و تاب جانب داری نوشته اند و اسمش را گذاشته اند تاریخ ایران در عهد محمود غزنوی.

فقط در این چند سال اخیر است که چند کتاب و مقاله تاریخی علمی و درست درباره ی گذشته ی ایران منتشر شده است که باید آن ها را قدر نهاد و نویسندگان شان را محترم شمرد. از آن جمله:

۱- تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا امروز در سه جلد بزرگ، تألیف مرتضی راوندی.

۲- حسن صباح، تألیف کریم کشاورز.

۳- مقاله های تاریخی نصرالله فلسفی در کتاب «چند مقاله ی تاریخی و ادبی» و جاهای دیگر.

۴- چند تا از مقاله های تاریخی باستانی پاریزی در کتاب «خاتون هفت قلعه» به خصوص مقاله ای که در احوال «گنومات» و «مزدک» و دیگران است. و بعضی کتاب های دیگر که فعلاً یادم نیست.

«تاریخ» را به اختصار تجزیه و تحلیل کردیم و نشان دادیم هر چه در عالم است، تاریخ (گذشته، حال و آینده) دارد که پیوسته در تغییر پذیری و تحرک و ارتباط با محیط و اشیاء دیگر است. بعد گفتیم که مطالعه ی تاریخی باید همه جانبه باشد و

به این جا رسیدیم که مورخان ایران در نوشتن تاریخ ایران خیانت و کوتاهی کرده اند...

حرف هایی هم داشتیم درباره ی هدف درس تاریخ از نظر وزارت آموزش و پرورش و چگونگی آن در دبیرستان ها.

### وضع کتاب های تاریخ کلاسی چطور است؟

بی تردید باید گفت که در تألیف آن ها سخت سهل انگاری و مسامحه شده و مطالعه و تحقیق به طریق یک جانبه و نادرست و غیر علمی صورت گرفته است. برای نمونه سرگذشت «گنومات» را یک بار در کتاب های تاریخ کلاسی بخوانید و یک بار هم در کتاب «خاتون هفت قلعه» تا حساب کار دست تان بیاید.

### آموزش تاریخ در کلاس چگونه است؟

آیا معلمان تاریخ وقایع و مسائل تاریخی را به صورت دقیق و همه جانبه در کلاس مطرح می کنند و اصولاً از عهده ی این کار می توانند برآیند یا فقط به قرانت کتاب درسی قناعت می کنند و از دانش آموز می خواهند که محتویات کتاب را حفظ کند و طوطی وار پس بدهد؟

بی زاری آقای م. ن. از درس تاریخ خوب نشان می دهد که معلم تاریخش چه غلط تاریخ تدریس می کند به جرئت می توان گفت که اگر درس تاریخ به صورت صحیح اش تدریس شود، رغبت دانش آموز را بر می انگیزد و...

اکنون می پردازم به وضع معلمان تاریخ و تدریس آن در دبیرستان.

قبلاً این را بگویم که اصولاً معلم خوب حکم کیمیا دارد (اعم از دبیر یا آموزگار). از من نخواهید که چرایش را در این جا بگویم. در کتاب «کندوکاو در مسائل تربیتی ایران» در این باره مفصل و تقریباً همه جانبه بحث شده است.

وسایل آموزش درس تاریخ می تواند چیزهایی از این قبیل باشد: کتاب، فیلم، عکس های تاریخی از آدم ها و آثار گذشتگان، اسلاید، سخنرانی ها، گردش ها و بازدیدهای علمی از موزه ها و آثار تاریخی و غیره. معلم در این میان وظیفه ی بزرگی دارد و کارش بسیار سخت است. اما اغلب معلمان تاریخ چنان از مرحله پرتند و چنان از تاریخ و دقایق تدریس آن بی خبرند که درس آن ها عملاً چیزی جز مشتکی تاریخ تولد و مرگ و جنگ و کشتار و فتح و شکست فلان سردار و بهمان پادشاه نیست و فقط به درد این می خورد که چند ماهی ذهن دانش آموز را بیهوده ببینارد و بعد از امتحان آخر سال و گرفتن نمره ی قبولی فراموش شود و چه بهتر فراموش شود و گرنه، دانستن شماره ی مداحان دربار محمود غزنوی و ازیر کردن مو به موی خونریزی ها و غارت های نادرشاه چه گری از کار دانش آموزان خواهد گشود؟

در این جا روی سخن با معلمان خوب تاریخ نیست که خوب را حاجت به گفتن نیست. درد این جاست که تاریخ را هم مانند ادبیات و آن یکی درس ها سهل گرفته اند و خیال کرده اند هر بابای هر دمبیلی به اعتبار این که کاغذ پاره ای از فلان دانشکده به هر بامبول و حقه ای به چنگ آورده، می تواند به تدریس آن پردازد. هر وقت هم که متخصص تاریخ! پیدا نمی شود، زود دست به دامن متخصصان دیگر رشته ها می زنند و می آورند ول می کنند توی کلاس که برو تاریخ درس بگو. اگر این آدم کمی منصف باشد ممکن است بگوید: بابا، من که از رشته ی تحصیلی خودم چیزی یاد نگرفته ام، چطور می توانم بروم تاریخ بگویم؟ آن وقت است که آقای رئیس دبیرستان با آن کس که معلم میان مدرسه ها قسمت می کند، قاه قاه بخندد و بگوید: تاریخ هم شد درس؟ این که کاری ندارد. می روی می نشینی پشت میز کلاس. می گویی یکی از بچه ها دو سه صفحه قرائت می کند، عین درس ادبیات فارسی. جلسه بعد هم می پرسی و نمره می دهی. نپرسیدی هم که نپرسیدی.

همه چیزها، درست مثل این یکی، فقط ظاهرسازی و محض تشریفات است. برای این است که جلو زبان و حرف مردم گرفته شود و ظاهراً جای ایرادی نماند. به نظر آن ها همین قدر که کسی به نام دبیر تاریخ سر کلاس حاضر شود که صدای دانش آموزان بلند نشود، کافی است. هیچ گونه دلسوزی در بین نیست. به ندرت کسی را هوای این کارهاست.

به این حرف ها باید کیفیت غلط تدریس تاریخ در کلاس های تربیت معلم و دانش سرای عالی و استخدام معلم و نصب رئیس فرهنگ ها و رئیس دبیرستان ها و خیلی چیزهای دیگر را هم افزود که هر کدام در لجن مال شدن درس تاریخ مؤثر هستند. هم چنین باید گفت که خیلی دیده شده است که یک معلم خوب دلسوز را یک آقای رئیس دبیرستان یا رئیس فرهنگ از خودراضی و ظاهرساز و خودنما به خاطر بعضی علت تراشی های مسخره و ننگ آور از کار و کوشش بازداشته و...

و تا وقتی ترکیب اداره های فرهنگ و دبیرستان ها دگرگون نشده چنین خواهد بود. البته دانش آموز که فقط یک روی سکه را می بیند، به ندرت می تواند ته و توی قضیه در بیاورد و بداند که چطور شده است که خرمهره به جای گوهر نشسته است. در بررسی علل عقب ماندگی مدرسه ها و شاگردان عوامل زیر را هم باید در نظر گرفت: خارج از اندازه بودن تعداد دانش آموزان یک کلاس، بی حوصله گی شاگرد و ترکیب و ریخت خاص دبیرستان ها که شاگردان را به طرف بی حوصله گی و بی هدفی و ولنگاری سوق می دهد و عالی ترین درجه ترقی سواد و دانش و بینش را اخذ نموده ی ۲۰ می داند و لاغیر، محدود بودن ساعات درس تاریخ و بی تأثیر کردن آن در معدل قبولی (دقت کنیم که نمره ی قبولی ۲۵٪ نمره است).

اکنون می توان با اطمینان خاطر گفت که تنظیم کنندگان برنامه ی درس تاریخ دبیرستان ها فقط برای خالی نبودن عریضه، آن هدف های دهن پُرکن را برای درس تاریخ معین کرده اند. چرا که زمینه و ابزار رسیدن به آن «هدف های اظهار شده» را فراهم نکرده اند.



بنابراین برنامه، هدف و تدریس درس تاریخ از روی حسن نیت تهیه نشده است یا دست کم خیلی جاهایش لُق است و حکم شتر را دارد که ازش پرسیدند: تو چرا گردنت کج است؟ گفت: کجام راست است که گردنم باشد!

صاد . -

مهد آزادی آدینه\*

اردیبهشت ۱۳۴۵

**منبع: انتشارات روزبهان سال ۱۳۴۲ مجموعه مقاله های صمد بهرنگی**

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

---

\* - (مهد آزادی آدینه) دو هفتگی هنری و اجتماعی که با همکاری صمد و چند تن دیگر از

مهر ۴۴ تا شهریور ۴۴، هفده شماره در تیریز منتشر شد.